

یزدگرد و شهربانو در آیین‌های تاریخ

دکتر عزیزالله بیات

اخیراً کتابی با عنوان «نهایت در هزاره‌های تاریخ» توسط جناب آقای سید شمس‌الدین سیدان منتشر شده است. بدون تعارف و مدهائنه زحمات معظم له در جمع‌آوری مطالب از هر حیث قابل تقدیر و در خور تحسین است، به ویژه بخش‌هایی که در ارتباط با اوضاع اجتماعی نهایت آمده است. با تمام این اوصاف از گفتن این حقیقت ناگزیریم که در مطالعه‌ی تاریخ نگاری و قضاوت و اظهار نظر نویسنده محترم در حوادث تاریخی کتاب، به ویژه در نگارش حوادثی که دقیقاً مشخص نیستند، روش تحقیق پیشرفته به کار برده نشده است. لذا در آن به مطالبی غیر قابل قبول و مشکوک بر می‌خوریم که برای مزید اطلاع چندین فقره از آن‌ها را یادآوری می‌نمایم. امیداست برای روشن شدن هرچه بهتر و بیش‌تر خوانندگان این اثر، به ویژه همشهریان عزیز و گرامی، این مطالب در آن فصل‌نامه به تدریج چاپ و منتشر گردد.

۱- راجع به حوادث تاریخی مربوط به نهایت ارتباط منطقی حوادث نادیده گرفته شده و صریحاً اظهار نظری نشده است. از جمله در صفحه‌ی ۲۰۲ کتاب معلوم نیست که یزدگرد بعد از جنگ جلولا دچار چه سرنوشتی شده است. به هر حال شرح حادثه چنین است:

بعد از سقوط مدائن سعدبن ابی وقاص در صدد تعقیب سپاه ایران برآمد. اما عمر از

پیشروی او به داخل ایران جلوگیری کرد و دستور داد تابستان را در مدائن بگذرانند. طولی نکشید که به سعد خیر رسید سپاه زیادی از ایرانیان گرد آمده و در جلولا مستقر شده‌اند. (جلولا ظاهراً همان قزل رباط سابق و سعدیه‌ی فعلی در عراق است.) سعد، هاشم بن عتب و قعقاع بن عمرو را با دوازده هزار نفر روانه جلولا کرد. جنگ سختی بین طرفین در گرفت که به شکست ایرانیان منجر شد. سپاه شکست خورده‌ی ایران به حلوان رسیدند و یزدگرد گریخت. در خصوص محل گریز یزدگرد، بین مورخین قرن سوم و چهارم، از جمله نویسندگان زیر، وحدت نظر نیست. هر یک از آنان از محلی نام برده‌اند که بدون تردید حاکی از عدم اطلاعاتشان از اوضاع و احوال آن روزگار و عدم دسترسی به وسائل ارتباط جمعی عصر خود بوده است.

حمزه‌ی اصفهانی مؤلف کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء چنین نوشته است: «یزدگرد آن‌گاه که از عراق بیرون رفت تا آن‌جا که می‌توانست جواهر و ظروف زرین و سیمین و نیز فرزندان و زنان و حشم با خود برد... و فرزند بن هرمز برادر رستم امیر قادیسه همراه او بیرون آمد و او را به اصفهان و سپس به کرمان و پس از آن به مرو رسانید و به ماهویه مرزبان مرو سپرد».^(۱)

دینوری هم نوشته است: «گویند چون ایرانیان تا حلوان عقب‌نشینی کردند، یزدگرد همراه بزرگان خاندان خود و اشراف ایرانیان به قم و کاشان گریخت».^(۲)

طبری مورخ عالی‌قدر اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری در خصوص محل اقامت یزدگرد بعد از جنگ حلوان چنین آورده است: «عقبه بن مکرم گوید: هاشم [بن عقبه]، قعقاع بن عمرو را به تعقیب فرستاد و او به تعقیب پارسیان تا خانقین رفت و چون

۱ - تاریخ پیامبران (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، حمزه‌ی اصفهانی، ترجمه‌ی دکتر شعاع، ص ۵۹

۲ - اخبار الطوال، دینوری، ترجمه‌ی دکتر مهدی دامغانی، ص ۱۶۳

یزدگرد از هزیمت خبر یافت از حلوان سوی جبال رفت»^(۱).

ابن اثیر در الکامل چنین نوشته است: «چون خبر شکست جلولا به یزدگرد رسید از حلوان به ری روانه شد»^(۲).

گردیزی چنین گوید: «... و چون به دشت قادسیه به یکدیگر رسیدند به حرب پیوستند و چندین وقت همی حرب کردند. به همی وقتها ظفر مرسلمانان را بود و یزدجرد به تن خویش [= شخصاً] بیامد و بر او آویختند. هم ظفر مرسلپاه اسلام را بود و لشکر عجم هزیمت شد و یزدجرد بگریخت و به جانب مرو شد»^(۳).

کریستن سن مستشرق دانمارکی ضمن رعایت جانب احتیاط چنین می نویسد: «نخست یزدگرد به حلوان رفت. در آنجا چون از حمله فارغ نبود به داخل کشور ماد شتافت»^(۴).

برخلاف گفته‌ی محققان، یزدگرد بعد از جنگ جلولا به هیچ یک از محل‌هایی که نام برده‌اند فرار نکرد، بلکه به احتمال زیاد عازم نهاوند شد. وجود قلعه‌ی بسیار مستحکم و گنج معروفی که ده‌ها سال پیش به دست آمد، مؤید همین مطلب است.

ضمناً یادآوری این نکته ضروری است که نویسنده‌ی محترم بااستناد به نوشته‌ی دیاکونوف (مستشرق روسی) گنج نهاوند را گنج کاویان دانسته که این انتساب محل تأمل است. زیرا اولاً متأسفانه دیاکونوف منبع مورد استفاده‌ی خود را مشخص نکرده ثانیاً به استناد کلیه‌ی منابع معتبری که از دوران اشکانیان موجود است، سلاطین این سلسله فاقد مسکوکات طلا بوده‌اند. مرحوم پیرنیا مورخ معاصر هم به این مسئله اشاره کرده است.

۱- تاریخ طبری، طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۵، ص ۱۸۳۱

۲- الکامل، ابن اثیر، ترجمه‌ی عباس خلیلی، ج ۲، ص ۳۴۰

۳- زین الاخبارگردیزی، به تصحیح عبدالحمی حبیبی، ص ۱۰۳

۴ و ۵- ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، ص ۲۶۷۴

۲- نویسنده‌ی محترم در ص ۲۱۹ کتاب، ضمن شرح زندگی بازماندگان یزدگرد چنین گوید: «شهربانو پس از ازدواج با حضرت امام حسین (ع)، بنا به روایات قاموس اعلام به نام غزاله خوانده شد. این وصلت باعث پیوند خویشاوندی بین ایرانیان و خانواده‌ی حضرت علی (ع) گردید. این امر در ارادت ایرانیان به خاندان آن بزرگوار بی تأثیر نبوده است. شیخ مفید شهربانو را شاه زنان نامیده است». و حال این‌که ازدواج امام حسین علیه السلام با دختر یزدگرد به توجه دلائل زیر مشکوک و بی اساس به نظر می رسد، زیرا:

اولاً به استناد منابع معتبر و موثق، از جمله فتوح البلدان^(۱)، یزدگرد قبل از سقوط مداین به اتفاق خانواده و نزدیکانش گریخت و به حلوان رفت و بعد از جنگ جلولای به یکی از شهرهای ماد پناه برد و بعد از جنگ نهاوند از طریق اصفهان عازم مرو شد. وی تا سال ۳۱ هجری قمری (دوران خلافت عثمان) مقاومت کرد و سرانجام توسط آسیابانی به قتل رسید و فرزندان و نزدیکانش به چین گریختند. هم‌اکنون، بعد از گذشت بیش از هزار سال، آثار قبر بیش از هزار تن از ایرانیانی که در همان زمان به چین فرار کرده‌اند در نزدیکی پکن (شهر چان‌کای) باقی مانده است.

ناگفته نماند که سپاهیان مجاهد اسلام بعدها پس از درگیری‌ها با مالکین خراسان، عده‌ای از ایرانیان و خانواده‌ی آن‌ها را اسیر کردند. البته این حادثه با اسارت افرادی از خاندان یزدگرد ارتباط ندارد.

ثانیاً سقوط مداین در سال سیزدهم هجری اتفاق افتاد. حال آن‌که در این سال از سن مبارک امام حسین علیه السلام حداکثر بیش از نه سال نگذشته است. زیرا آن حضرت متولد سال چهارم هجری قمری است که تا سال سیزدهم بالغ بر نه سال می‌گردد و قطعاً آن حضرت در نه‌سالگی ازدواج نکرده‌اند.

ثالثاً متفکران و صاحب‌نظرانی از جمله استاد عالی‌قدر زنده یاد سعید نفیسی و عباس اقبال و

استاد شهید مرتضی مطالبی در ردّ این حادثه نوشته‌اند. مضافاً بر این مستشرقین اروپایی از جمله کرسستین سن و ادوارد برون این حادثه را مشکوک و غیر قابل قبول دانسته‌اند.

زنده یاد استاد عالی‌قدر مرتضی مطهری راجع به ازدواج شهربانو با امام حسین علیه‌السلام چنین گوید: «یزدگر پس از آن‌که در پایتخت نتوانست مقاومت کند با دربار و حرمسرای خود، در حالی که هزاران طبّاح و هزارتن رامشگر و هزارتن با زبان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و او هنوز این گروه را کم می‌دانست شهر به شهر و استان به استان فرار می‌کرد و پناه می‌جست و مردم ایران که قطعاً اگر می‌خواستند از او حمایت کنند و جلو لشکر مهاجم را بگیرند قادر بودند، او را پناه ندادند. وی به خراسان رفت در آن‌جا نیز حمایتی ندید و سرانجام به آسیابان پناه برد و به دست آسیابان یا به دست یکی از مرزداران کشته شد.

چگونه است که ایرانی به خود یزدگرد پناه نمی‌دهد، ولی بعد، اهل بیت پیغمبر اسلام را به خاطر پیوند با یزدگر معزّز و مکرّم می‌شمارد و آن‌ها را در حساس‌ترین نقاط قلب خود جای می‌دهد و عالی‌ترین احساسات خود را نثار آن‌ها می‌کند؟

فرضاً ایرانیان در قرون اول اسلامی مجبور بودند احساسات خویش را مخفی کنند و در زیر پرده‌ی تشییع اظهار نمایند، چرا پس از دو قرن که استقلال سیاسی یافتند این پرده را ندریدند و احساسات خویش را آشکار نکردند؟ بلکه برعکس هرچه زمان گذشت بیش‌تر در اسلام غرق شدند و گذشته را فراموش کردند؟ هر مسلمان ایرانی می‌داند که «شهربانو» مقام و موقعی بیش‌تر و بالاتر از مادران سایر ائمه‌ی اطهار که بعضی عرب و بعضی آفریقایی بودند ندارد. کدام شیعه‌ی ایرانی یا غیر ایرانی در دل خود نسبت به مادر حضرت سجاد(ع) احترامی بیش‌تر از مادران سایر ائمه‌ی اطهار احساس می‌کند؟ نرجس خاتون و اله‌دهی ماجده‌ی حضرت حجت‌بن‌الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌یک‌کنیز رومی است. قطعاً احترام این بانوی رومی در میان ایرانیان بیش از احترام شهربانو است.

اگر از زاویه‌ی تاریخ بنگریم اصل داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین

علیه السلام و ولادت امام سجاد (ع) از شاهزاده‌ی ایرانی مشکوک است .

داستان علاقه‌ی ایرانیان به ائمه‌ی اطهار به خاطر انتساب آن‌ها به خاندان ساسانی از طریق شهریانو ، از نظر تاریخی عیناً همان داستان کسی است که گفت : امام زاده یعقوب را در بالای مناره گرگ درید . دیگری گفت امام زاده نبود بلکه پیغمبر زاده بود . یعقوب نبود و یوسف بود . بالای مناره نبود ، ته‌چاه بود . تازه اصل مطلب دورغ است و گرگ یوسف را ندرید .

در این جا در اصل داستان که یزدجرد دختری به نام شهریانو یا نام دیگر داشته و به افتخار عقد زناشویی حسین بن علی (ع) و مادری امام سجاد (ع) نائل شده باشد از نظر مدارک تاریخی سخت مشکوک است . مورخین عصر حاضر عموماً در این قضیه تشکیک می‌کنند و آن را بی اساس می‌دانند . می‌گویند در میان همه‌ی مورخین تنها یعقوبی جمله‌ای دارد به این معنی که گفته است مادر علی بن حسین (ع) ، حواره دختر یزدجرد است و حسین (ع) نام او را غزاله نهاد .

ادوارد برون مستشرق انگلیسی از کسانی است که داستان را قبول نمی‌کند و کریستین سن مستشرق دانمارکی مؤلف تاریخ ایران در زمان ساسانیان نیز قضیه را مشکوک می‌داند .

اگر فرض کنیم این داستان را ایرانیان به همین منظور جعل کرده و ساخته‌اند ، حتماً پس از حدود دویست سال از اصل واقعه بوده است . یعنی مقارن با استقلال سیاسی ایران بوده است و این پس از آن است که از پیدایش مذهب شیعه نیز در حدود دویست سال گذشته بوده است ، چگونه ممکن است که گرایش ایرانیان به تشیع مولود شایعه‌ی شاهزادگی ائمه‌ی اطهار بوده باشد ؟

این که گفتیم پیوند زناشویی امام حسین (ع) با دختر یزدجرد مشکوک است از نظر تاریخ است . ولی در پاره‌ای از احادیث این مطلب تأیید شده است . از آن جمله روایت [منقول از کتاب] کافی است که می‌گوید دختران یزدجرد را در زمان عمر به مدینه آوردند و

دختران مدینه به تماشا آمدند . عمر به توصیه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را آزاد گذاشت که هرکه را می‌خواهد انتخاب کند و او حسین بن علی (ع) را انتخاب کرد . ولی در سند این روایت دو نفر قرار دارند که این روایت را غیر قابل اعتماد می‌کند . یکی ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی است که علمای رجال او را از نظر دینی متهم ساخته‌اند و روایات او را غیر قابل اعتماد دانسته‌اند و دیگری عمرو بن شمر است که او نیز کذاب و جعل خوانده شده است .

به هر حال این مطلب احتیاج به مطالعه و تحقیق بیش‌تری دارد . اگر مردم ایران احترامی که برای ائمه‌ی اطهار قائل‌اند به سبب انتساب آن‌ها به خاندان ساسانی است می‌بایست به همین دلیل برای خاندان اموی نیز احترام قائل باشند زیرا حتی کسانی که وجود دختری به نام شهربانو را برای یزدجرد انکار می‌کنند ، این مطلب را قبول کرده‌اند که در زمان ولید بن عبدالملک در یکی از جنگ‌های قتیبه بن مسلم ، یکی از نوادگان یزدجرد به نام شاه‌آفرید به اسارت افتاد و ولید بن عبدالملک شخصاً با او ازدواج کرد و از او یزید بن ولید بن عبدالملک متولد شد . پس یزید که خلیفه‌ی اموی است ، نسب به شاهان ایرانی می‌برد و قطعاً از طرف مادر شاهزاده‌ی ایرانی است . چرا ایرانیان برای ولید بن عبدالملک به عنوان داماد یزدجرد و برای یزید بن ولید به عنوان یک شاهزاده‌ی ایرانی ابراز احساسات نکردند . اما فی‌المثل برای امام رضا علیه‌السلام به عنوان کسی که در ششمین پشت به یزدجرد می‌رسد این همه ابراز احساسات کرده‌اند و می‌کنند .

اگر ایرانیان چنین احساسات به اصطلاح ملی می‌داشتند باید برای عبیدالله بن زیاد احترام فوق‌العاده‌ای قائل باشند ، زیرا عبیدالله قطعاً نیمه ایرانی است . زیاد پدر عبیدالله مرد مجهول‌النسبی است ، اما مادرش مرجانه یک دختر ایرانی شیرازی است که در زمانی که زیاد والی فارس بود با او ازدواج کرد . چرا ایرانیان که به قول این آقایان آن اندازه احساسات ملی داشته‌اند که ائمه‌ی اطهار را به واسطه‌ی انتسابشان به خاندان سلطنتی ایران به

آن مقام رفیع بالا بردند ، عبیدالله بن زیاد نیمه ایرانی و مرجانه‌ی تمام ایرانی را این اندازه پست می شمارند ؟

این مطلب آن‌گاه می تواند درست باشد که شیعه منحصر به ایرانی باشد و لااقل دسته اولی شیعه را ایرانی به وجود آورده باشد و از آن طرف هم عموم و لااقل اکثر ایرانیانی که مسلمان شدند مذهب شیعه را اختیار کرده باشند و حال آن‌که نه شیعیان اولیه ایرانی بودند (به استثنای سلمان) و نه اکثر ایرانیان مسلمان شیعه شدند . بلکه در صدر اسلام اکثر علمای مسلمان ایرانی نژاد - در تفسیر یا حدیث یا کلام و یا ادب - سنی بودند و بعضی از آن‌ها تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند و این جریان تا قبل از صفویه ادامه داشت»^(۱).

به استناد قول زنده یاد سعید نفیسی «آن‌چه از کتاب‌ها بر می آید این است که یزدگرد سه‌زن داشته و از این سه‌زن ، از هفت پسر و پنج دختر در کتاب‌ها نام برده‌اند و شش پسر او ، فیروز ، خسرو ، بهرام ، نرسی ، مهرگشسب و کامکار بوده‌اند و هفتمین را می نویسند که پس از مرگ پدر به دنیا آمده و نام او را مخدج ضبط کرده‌اند . اما پیداست که مطلب درست نیست . زیرا که مخدج به زبان تازی به معنی کودکی است که نمو نکرده به جهان آمده باشد و چنان‌که نوشته‌اند این کودک نیمه‌ای از بدنش فلج بوده و ناچار در اصل ، مطلب این بوده که کودکی نمو نکرده از او متولد شده و بعد این مطلب را تغییر داده و نوشته‌اند پس از مرگ او پسری از وی متولد شده که نام او را مخدج گذاشته‌اند . پنج دختر او هم ، آذرک ، شهین ، مرداوند ، بابویه (بانویه) و تهمینه ، نام داشته‌اند . برخی بابونه و تهمینه را دختران همان کسی که نام او را مخدج نوشته‌اند دانسته‌اند و دختر دیگری هم به نام شهریانو یا شهریانویه به یزدگرد نسبت داده‌اند که گویند به اسارت به مدینه برده‌اند . اما پیداست که این مطلب هم درست نیست . زیرا که فیروز پسر مهتر یزدگرد دختری یا نواده‌ای داشته است به نام شاه آفرید که در سال ۱۳ هـ ق . به دست تازیان در جنگی که پدرش با ایشان می‌کرده

اسیر شده است و این شاه آفرید را به اسارت به مدینه برده‌اند و ولید بن عبدالملک خلیفه‌ی اموی از او پسری پیدا کرده [بود به نام] یزید بن ولید، معروف به یزید ناقص و در سال ۹۶ ه.ق. به دنیا آمد و بعدها از نام شاه آفرید، بابونه یا بانویه شهر بانویه و بعدها شهر بانو درست کرده‌اند و این که نوه‌ی یزدگرد را به اسارت به دربار خلفای بنی امیه برده‌اند تغییر داده و گفته‌اند که دختر یزدگرد را به مدینه برده‌اند. در هر صورت شکی نیست که پسران و دختران یزدگرد با اعراب روبه‌رو نشده‌اند که کسی از آن‌ها به اسارت به مدینه برود. چنان می‌نماید که بابونه نیز در اصل بانویه بوده و به این‌گونه تحریف کرده باشند»^(۱)



۱- تاریخ اجتماعی ایران، از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، سعید نفیسی ص ۱۲-۱۴